

◇ فصلنامه علمی پژوهشی زن و فرهنگ

سال ششم، شماره ۲۲، زمستان ۱۳۹۳

صفحات: ۶۹-۵۷

تاریخ وصول: ۱۳۹۲/۱۲/۲۴ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۵/۱۲

گجسته بانوان (المیاس، ترکان خاتون و مهد علیا)

نعیمه متوسلی*

سید جعفر حمیدی**

سید احمد حسینی کازرونی**

چکیده

در ایران و تاریخ سراسر فراز و نشیب آن، زنان بسیاری بوده اند که هر کدام به نوعی، سهمی در آبادی یا ویرانی عناصر فرهنگی، انسانی، سیاسی و حتی حکومت و گسترش و نابودی مرزهای جغرافیایی این کشور داشته‌اند. در این پژوهش، به معرفی تعدادی از زنان مؤثر (المیاس، ترکان خاتون و مهد علیا) در تاریخ و سرنوشت ایران، پرداخته شده است. همچنین میزان تأثیرگذاری، جنبه‌های این نفوذ و پیامدهای گجسته‌ی آن، مورد بحث و بررسی قرار گرفته و این نتیجه بدست آمده که در بعضی حکومت‌ها باید زنان را بازی گردانان قدرت نامید و این سه زن، تأثیرات بسیار منفی و مخربی بر تاریخ و سرنوشت مردم ایران داشته‌اند و به همین سبب باید آن‌ها را گجسته بانوان نامید؛ زیرا نحوست اندیشه‌ی آن‌ها دامن همه‌ی ایرانیان را گرفت.

کلید واژگان: تاریخ ایران، گجسته بانوان، المیاس، ترکان خاتون، مهد علیا.

* دانشگاه آزاد اسلامی، واحد بوشهر، دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، بوشهر، ایران. (نویسنده‌ی مسئول)

n. motevaseli@yahoo.com

** دانشگاه آزاد اسلامی، واحد بوشهر، استاد زبان و ادبیات فارسی، بوشهر، ایران.

مقدمه

در تاریخ و فرهنگ هر سرزمینی، همواره مردان و زنانی بوده‌اند که نقشی اساسی و سرنوشت ساز را ایفا کرده و آثار بسیار درازمدتی از خود بر جای گذاشته‌اند و ایران نیز از این مقوله مستثنی نیست. این «سرزمین جاوید» همواره صحنه‌ی کشمکش‌های زیادی برای به دست آوردن قدرت و اداره‌ی امور بوده و گاهی اوقات زنان بازی‌گردانان این نمایش‌ها بوده‌اند. بارها حکومت در دست مردان بوده اما زنان، محرک اصلی آنان بوده‌اند؛ زیرا در «حکومت مطلقه که اختیار جمعی به دست یک تن نهاده می‌شود، از تأثیر قدرت جنس لطیف در تبدلات سیاسی نباید غافل بود، زیرا یک فرد هر قدر مقتدر و متسلط باشد، مقهور نفس خویش است و زن تنها عاملی است که می‌تواند بر نفس آن فرد جبار مطلق العنان، مسلط و قاهر شود و این جریان در تاریخ آنقدر به کرات و مرات تجلی نموده که احتیاج به ذکر مثال نیست.» (باستانی پاریزی، ۱۳۸۹: ۱۸۹)

یکی از مهم‌ترین اتفاقات تاریخ ایران، حمله‌ی اسکندر مقدونی گجستک است. یورش‌ی که خفت و خواری ایران و ایرانی را به دنبال داشت و عظمت و شکوه حکومت هخامنشی را بر باد داد. این حمله، تأثیرات زیادی بر فرهنگ ایرانی بر جای گذاشت و اساس این حرکت عظیم و ویران‌کننده، از افکار یک زن سرچشمه گرفت. المیاس! مادری جاه طلب که اسکندر را برای رسیدن به قدرت جهانی، تعلیم داد و انگیزه‌ی لشکرکشی او به سمت شرق و در نهایت ایران بود.

بعد از حمله‌ی اسکندر و فروپاشی نظام شاهی ایران، سالیان درازی بر مردم گذشت تا توانستند با اثرات این هجوم سازگار شوند؛ تا این که باز هم ایران عرصه‌ی حضور قومی شد که از وجود یک انسان، تنها، سخن گفتن و دوپا بودنش را میراث داشتند! چنگیز خان مغول، به دنبال اهانتی که به تجار و فرستادگانش شده بود، با تمام توان، به ایران هجوم آورد و سر راه خود، همه‌ی نشانه‌های فرهنگ و تمدن را نابود کرد. باز هم یک زن محرک اصلی این بلای بزرگ بود. ترکان خاتون مادر سلطان محمد خوارزمشاه، با اقدامات جاه طلبانه‌ی خود، در حکومت شاه بی‌تدبیر دست داشت و همواره او را در صحنه‌ی نمایش دربار خوارزم، می‌گرداند و در واقع حکومت اصلی در دست این زن بود.

ترکان خاتون با تصمیمات نسنجیده‌ی خود، خوارزمشاه را به کشتن فرستاده‌های مغول تحریک کرد و سلطان محمد نیز «با این رفتاری خردانه‌ی خود گناهی نابخشودنی در تاریخ ایران مرتکب شد و آن، هجوم سیل آسای مغول به ایران بود.» (قدیانی، ۱۳۸۴: ۲۱۱) نقش این زن به همین جا ختم نمی‌شود و «کارهای بعدی او همه در پیشبرد برنامه‌های چنگیز مؤثر افتادند.» (رجبی، ۱۳۸۹: ۲۶۸)

سومین زن منحوس و گجسته در تاریخ ایران، مهد علیا - مادر ناصرالدین شاه قاجار - است. وی برای رسیدن به اهداف پلید خود، از وطن فروشی و تن فروشی و در نهایت قتل «تدبیر و حمیت ایرانی» یعنی میرزا تقی خان امیرکبیر نیز دریغ نکرد؛ و پر واضح است که اگر این وزیر باتدبیر، چند صباحی بیشتر عمر می‌کرد چه اقدامات فرهنگی، سیاسی و اجتماعی برای پیشرفت ایران انجام می‌داد؛ و کشته شدن او به چه میزان سبب عقب ماندگی ایران و ایرانی شد.

«آبی که ز خاک فین کاشان خیزد اشکی است که از دیده ی ایران خیزد
این داغ امیر است که هر لاله به فین از خاک به خون کشیده دامن خیزد»
(حقیقت، ۱۳۷۴: ۴۰۵)

هر کدام از این سه زن، در برهه ای از زمان، تأثیری اساسی و منحوس و گجسته بر سرنوشت مردم ایران داشته اند و بعضی اثرات کارهای آن‌ها تا قرن‌ها ادامه داشته است. «آن چه در این سطور می خوانید، نیست مگر یادی از چند زن که نامشان به علتی در تاریخ آمده، یعنی زنانی هستند که گذارشان از گذار تاریخ ممکن شده است.» (باستانی پاریزی، ۱۳۸۹: ۵۰)

المیاس

یکی از زنانی که در سرنوشت ایران دخیل بود و بسیار اساسی اما نامحسوس، آینده‌ی امپراتوری بزرگ هخامنشیان و سرنوشت گروه عظیمی از ایرانیان و فرهنگ غنی آن‌ها را تحت تأثیر قرارداد، المیاس، ملکه‌ی مقدونی، همسر فیلیپ و مادر اسکندر بود. «المیاس، دختری یتیم از سلاله‌ی حکومتگران بود و پدرش زمانی بر اپیروس سلطنت می کرد. اپیروس کشوری بدوی و کوچک بود که مستقیماً در باختر مقدونیه قرار داشت و مانند مقدونیه، زیر نفوذ شدید یونان بود.» (گونتر ۱، ۱۹۵۳، ترجمه: قریب، ۱۳۶۹: ۲۲)

خانواده‌ی المیاس «نسبت خود را به آشیل، پهلوان داستانی یونان در جنگ تروا می رسانیدند.» (پیرنیا، ۱۳۸۹، ج ۲: ۹۹۸) و المیاس نیز که در چنین خانواده‌ی پرورش یافته بود، «به غیبگویی، تغال، سحر و جادو بسیار دل بسته بود.» (پیرنیا، ۱۳۸۹، ج ۲: ۹۹۸) علاقه‌ی المیاس به سحر و جادو و به طور کلی امور ماوراءالطبیعه، یکی از مشهورترین اما بی اساس ترین شایعات تاریخ را رقم زد: تولد اسکندر از ژوپیتر که یکی از خدایان بود! اصل ماجرا از آن جا نشأت می گیرد که المیاس برای این که روابط نامشروع خود با پادشاه مصر را بپوشاند، چنین لاف گزافی را بر سر زبان‌ها انداخت. «وقتی که نکتانب پادشاه مصر، به واسطه‌ی قشون کشتی اُخس، شاه پارس، از تخت و تاج محروم شد، به حبشه نرفت بلکه برای استمداد به مقدونیه آمد؛ زیرا از فیلیپ بیش از دیگران، می توانست چشم داشت همراهی در مقابل قدرت پارسی‌ها داشته باشد و در این وقت که میهمان فیلیپ بود، با سحر، دل المیاس را ربود و بستر میزبان خود را بیالود.» (پیرنیا، ۱۳۸۹، ج ۲: ۹۹۹)

چیزی نگذشت که راز این ارتباط نامشروع و پنهانی، برملا شد و المیاس برای آرامش خود و شاید برای حفظ حیثیتش «می گفت ژوپیتر به شکل ماری به او داخل شده و اسکندر نتیجه‌ی آن دخول است.» (باستانی پاریزی، ۱۳۸۳: ۱۰۹) بالاخره ماجرای خیانت المیاس، پس از مدتی در تمام یونان و حتی سرزمین‌های تحت سلطه‌ی آن‌ها، شیوع یافت و تکذیب نشد؛ «اما قضیه اژدها دروغ بود و این جهت آن را از افسانه‌های قدیم اقتباس کرده بودند که با آن، ننگ این خیانت را بپوشانند.» (پیرنیا، ۱۳۸۹، ج ۲: ۹۹۹)

وقتی اسکندر به سنی رسید که می توانست قضا یا را تحلیل کند، با شنیدن چنین شایعه‌ی بی اساسی، چنان دچار غرور و جاه طلبی شده بود که اندیشه‌ی گرفتن جهان و تسلط بر تمام امپراتوری‌های بزرگ - و از جمله ایران - را در سر می پروراند و مادرش یعنی المپاس، سهم بسزایی در پرورش این اندیشه و خودباوری اسکندر داشت.

جاه طلبی مادر و غرور پسر، کار را به جایی رسانید که «اسکندر خود را از اولاد خدایان می دانست و اصرار داشت که حکومت خود را با روحانیت پیوند بزند.» (باستانی پاریزی، ۱۳۸۸: ۶۲)

المپاس زنی مغرور و مادری سخت گیر بود و برای تربیت اسکندر، برنامه‌ها و اهداف زیادی داشت و در واقع می خواست با پرورش پسری قوی و جهان گشا، به خواسته‌ها و اهداف خود برسد. به همین منظور مریدان بزرگ و دوستان و ندیمان خاصی را برای اسکندر برگزید. کسانی که بعدها، اندیشه‌ی او را پرورش دادند و سبب تحریک او برای حمله به شرق جهان و بزرگترین امپراتوری آن زمان، یعنی ایران، شدند. «گاهی این زن، با زرنگی مخصوص خودش، موشکافی‌ها می کرد. در واقع هنرپیشه‌ای مادرزاد بود. مدعیان را خوب می شناخت و فریب تخیل را نمی خورد. نیاکان او به مردمی حکومت می کردند که می رفتند پیش ملکه‌ی اپیروس تا از او شفای بیماری یا تغییر حال، طلب کنند. همین المپاس که دخترک یتیمی بود، هم امیرزادگی و هم ریاست روحانی داشت و امروز، کینه و حسد و ذوق و شوق او، جمله در اطراف اسکندر دور می زد و می خواست این جوان، مظهر اراده و روح محکم او گردد و می کوشید آنچه از خصوصیات فیلیپوس [پدر اسکندر] در او هست را نابود سازد.» (لمب، ۱۹۶۰، ترجمه: رضازاده شفق، ۱۳۸۷: ۲۵)

المپاس برای اسکندر آموزگاران را استخدام کرده بود که زبان یونانی و بلاغت و منطق را به او می آموختند و «سرپرست آنان لئونیداس، از خویشان مادری اسکندر بود که به خشکی و سخت گیری شهرت داشت.» (لمب، ۱۹۶۰، ترجمه: رضازاده شفق، ۱۳۸۷: ۱۲)

المپاس همواره مراقب رفتار اسکندر بود و جاسوسانی را گمارده بود تا احوال شاهزاده را به او خبر دهند و تنها هدفش این بود که پسر را آن چنان در دستان اراده و اندیشه‌ی خود، محصور کند که بپذیرد غیر از مادرش هیچ یآوری ندارد و در نتیجه بهتر بتواند به وسیله‌ی اسکندر به اهداف خود دست یابد.

شاید بزرگترین حرکت المپاس در پرورش اسکندر که منجر به حمله به ایران شد، انتخاب مردی به نام «لیزی ماخوس» برای مریی گری او باشد. «لیزی ماخوس چون نسبت به ایرانیان کینه داشت، بعد از اینکه مریی اسکندر شد، کینه‌ی ایرانیان را در قلب آن پسر جاداد و به احتمال زیاد، علت بزرگ حمله‌ی اسکندر به ایران این بود که به تلقین مریی خود، نسبت به ایرانیان کینه پیدا کرد.» (موله، هرترفلد و گرشمن، بی تا، ترجمه و اقتباس: منصور، ۱۳۸۰، ج ۳: ۱۶۰۶)

یکی دیگر از اقدامات المپاس در جهت تربیت اسکندر و فراهم آوردن موجبات تعلیم او، این بود که با «میل شدید مادر، از اریستو (ارسطو)، شاگرد بلند آوازه‌ی افلاطون، دعوت شد تا برای آشنا سازی او

۱. Lamb

۲. Mole, Hertzfeld & Ghirshman

با دانش‌های بایسته، به پللا بیاید. «(فرخ زاد، ۱۳۷۶: ۷۴)

با وجود همه اقدامات برای تربیت شاهزاده‌ای اصیل و جهانگیر که بتواند همه را حیرت زده کند، باز هم اسکندر نتوانست از تمام تعلیمات استادانش بهترین بهره را ببرد؛ زیرا رگه‌های عمیقی از رفتار جنون آمیز المپاس در وجودش برجسته بود و «چون خوی وحشیانه‌ی مادر در نهادش نهفته بود، سرنوشت تلخش این بود که به دست طغیان‌های خشمی که گاه او را در می‌ربود از پا در آید.» (فرخ زاد، ۱۳۷۶: ۲۲۴)

المپاس با همه اقدامات ریز و درشتی که انجام داد، کم کم زمینه‌ی حرکت و لشکرکشی اسکندر به شرق و ایران، نابودی حکومت هخامنشیان، ویرانی ایران و قتل عام انسانی و فرهنگی مردم سرزمینمان را سبب شد. اسکندر «از مادر وحشی و خالی از هر نوع متانت خود- که ادعا می‌کرد از نوادگان آشیل است- ارثیه‌ی سنگینی برده بود؛ چنان که پیوسته بی آرام تر، ناپایدار تر و عصبی تر از دیگران می‌نمود و چندگانگی‌های هنجاری‌اش بیشتر نشانه‌هایی از جنون خود بزرگ بینی، درنده‌خویی و خودسالاری را به دیگران می‌نمود.» (فرخ زاد، ۱۳۷۶: ۲۴۵) جاه‌طلبی و هرزگی و بیدادگری المپاس، به طور کامل در وجود اسکندر به میراث مانده بود؛ به طوری که این روحیات، در جنگ‌ها و لشکرکشی‌ها، کاملاً نمود پیدا کرد و دو سال بعد از نشستن بر تخت پادشاهی مقدونیه، راهی فتح ایران شد. پیروزی شیرینی که حکومت اسکندر بر قسمت عظیمی از جهان را مسجّل می‌کرد.

المپاس آن چنان بر اسکندر تسلط داشت که با وجود کارهای آشوب برانگیزی که از او سر می‌زد باز هم اسکندر در مقابلش صبور بود. «وقتی در ایران بود نامه‌ای از یونان رسید که مادرش المپاس، دخالت‌هایی در کار حکومت می‌کند و چون از مادر می‌ترسید و یا به او احترام می‌گذاشت، اقدام شدید علیه مادر نکرد ولی این جمله‌ی معروف را گفت که: توقف ده ماهه‌ی من در شکم مادرم برای من خیلی گران تمام می‌شود.» (باستانی پاریزی، ۱۳۷۱: ۶۰۳).

وجود منحوس المپاس و فتار جاه‌طلبانه‌ی او و خوی وحشیانه‌ای که بر شخصیتش حاکم بود، سبب حمله‌ی اسکندر به ایران شد و نحوست این زن، دامن بسیاری از مردم جهان و به خصوص پارسیان را گرفت.

توکان خاتون

از میان وقایع مهم و تعیین کننده‌ای که در تاریخ ایران رخ داده، فتنه‌ی مغول، بزرگترین و خانمان سوز-ترین اتفاق و آسیب بوده است. هجوم مغولان وحشی به ایران و از بین بردن نیروهای انسانی و فرهنگی کشور و نیز سوزاندن تمام توان و سرمایه‌ی اقتصادی، اجتماعی و تاریخی سرزمینمان، از توابع چند حرکت نابخردانه‌ی یک سلطان بی تدبیر و دخالت‌های زنی جاه طلب و سبک مغز بوده است. این حمله‌ی خانمان برانداز و فرهنگ‌سوز، آن قدر بزرگ بود که برای به تصویر کشیدن زوایا و علل آن، باید تاریخ‌ها نوشته شود! «کدام حادثه و قضیه در این مدت [تاریخ ایران] از ابتدای ظهور دولت چنگیز خان معظم تر بوده است که آن را تاریخی توان ساخت؟!» (همدانی، ۱۳۸۴: ۱۵) آری! کهن بوم و بر

ایران، همواره شاهد جنگ‌ها و بلایای زیادی بوده و تاریخ‌های بسیاری بر آن‌ها نوشته شده است اما فتنه‌ی مغول، باری سنگین و استخوان‌شکن را بر دوش سرزمین پیر ایران، نهاد. سرآغاز این واقعه‌ی وهمناک و داهیه‌ی بزرگ، در زمان حکومت سلطان محمد خوارزمشاه، بود. « نام این خاندان بیگانه‌ی ترک که نزدیک به ۱۴۰ سال، (۴۹۰ تا ۶۲۸ ه. ق) در خوارزم و در درون خاک ایران و حتی زمانی کوتاه تا آذربایجان فرمان رانده‌اند، اندکی شبهه انگیز است و بسا که ناآشنایان با تاریخ، با شنیدن نام خوارزم با انگیختگی بی‌درنگی در خود، مهر درونی به این خاندان احساس می‌کنند. چون با شنیدن نام خوارزم به حکومتی جز ایرانی نمی‌اندیشند. حتی تا چند دهه پیش، پایداری سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه در برابر سپاهیان مغول و داستان به آب زدن سواره‌ی او، از او قهرمانی ملی، مخصوصاً برای کودکان دبستانی، می‌تراشید. این همه شیفتگی! در حالی که خوارزمشاهیان، ویران‌کننده‌ی آستانه‌ی درگاه ورودی ایران به درون سرکش و لگام گسیخته‌ی آسیای مرکزی بوده‌اند. » (رجبی، ۱۳۸۹، ج ۵: ۲۲۵)

سرزمین خوارزم در آغاز یکی از ساتراپ‌های ایرانی در زمان هخامنشیان بوده که جلال و شکوه خاصی داشته و یکی از خاستگاه‌های فرهنگ و مدنیت ایرانی بوده است. حکومت این سرزمین بعدها به دست ترکان غزنوی و سلجوقی و سپس علاءالدین تکش خوارزمشاه افتاد و در نهایت همسر و فرزند همین سلطان، خوارزم و مدنیت و شکوه آن را به تیزی تیغ مغولان سپردند.

«در سال ۶۰۷ ه. ق، سلطان محمد خوارزمشاه، قراختائیان را که در دنبال جنگ با سنجر، بر قسمتی از ماوراءالنهر مسلط شده بودند، برانداخت و پایتخت آن‌ها را که شهر اترار بود گرفت. این کار در ظاهر یک فتح بود ولی در واقع مقدمه‌ی شکست اصلی خود او شد. از این فتح تا ۳۰۰ سال بعد یعنی درست تا ۹۰۷ که شاه اسماعیل حکومت صفویه را در ایران مستقر کرد، ماوراءالنهر، خراسان و تمام ایران، گرفتار این خطای سلطان محمد شد.» (زرین کوب، ۱۳۸۵: ۲۷۷)

این سلطان، مهره‌ای در دستان مادر حيله‌گر خود بود و در واقع این ترکان خاتون بود که با بی‌رحمی تمام و با قدرتی که از جانب پسر بی‌اراده‌ی خود یافته بود، بر تمام سرزمین‌های تحت سلطه‌ی خوارزمشاهیان حکومت می‌کرد.

«ترکان خاتون، زوجه‌ی علاءالدین تکش و مادر سلطان محمد خوارزمشاه است. این زن محیل و جاه طلب که به لقب خداوند جهان ملقب شده بود، دختر یکی از خانان ترک بود و به استظهار قبیله‌اش (قبچاق) نفوذ زیادی در دربار علاءالدین تکش و پسرش سلطان محمد خوارزمشاه به هم رساند، تا جایی که وزرای سلطان هم بیشتر به میل او انتخاب می‌شدند و از وی فرمان می‌بردند.» (طلوعی، ۱۳۸۷: ۲۳)

بعد از ازدواج ترکان خاتون با علاءالدین تکش، قبایل «یمک» و دیگر قبایل ترک، به حمایت از او پرداختند و این قضیه سبب قدرت ترکان خاتون و قبایل ترک شد؛ زیرا شاه از حمایت آن‌ها بهره می‌برد و در مقابل خواسته‌های آن‌ها مقاومت نمی‌کرد و خود خاتون نیز از این موقعیت استثنایی سوءاستفاده می‌کرد. در زمان سلطان محمد «هیچ اقلیمی را سلطان نمی‌گرفت الا که جهت والده‌اش آن جا ناحیتی معین می‌گردانید.» (خرندزی زیدری نسوی، ۱۳۴۴: ۴۲)

خصوصیاتی که در کتاب‌ها برای این زن رقم خورده چنین است:
 «مهابت و رأی عظیم داشت و در قطع و فصل قضایا بر قانون عدل می‌رفت و داد مظلوم از ظالم می‌جست، اما بر قتل، اقدام بسیار می‌کرد.» (خرندزی زیدری نسوی، ۱۳۴۴: ۴۲)
 «این زن در خونریزی و عیاشی نیز جسور بود و غالباً امرای نواحی را که پسرش اسیر می‌کرد و به خوارزم می‌آورد، شبانه به جیحون می‌انداخت تا ملک پسرش بی زحمت باشد.» (اقبال آشتیانی، ۱۳۶۵: ۴۸)

بسیار جالب است که کسی که «بر قانون عدل» رفتار می‌کرده و «داد مظلوم از ظالم» می‌گرفته، چطور شبانه افراد بیگناهی را به جیحون می‌انداخته است؟! در تاریخ جهانگشای جوینی با اشاره به این کار وی، چنین آمده است:

«ترکان خاتون را در گاه و حضرت و ارکان دولت و مواجب و اقطاع جدا بودی و مع هذا حکم او بر سلطان و امرا و اعیان و ارکان او نافذ؛ و بسیار خاندان قدیم را واسطه او شد که منقلع گشت؛ و چون ملکی یا ناحیتی مسلم شدی، صاحب آن ملک را بر سیل ارتهان به خوارزم آوردندی، تمامت را در شب به جیحون انداختی و غرض آن داشتی تا ملک پسرش بی زحمت اغیار، و چشمه‌ی حکم بی غبار باشد.» (جوینی، ۱۳۸۵، ج ۲: ۱۹۸)

اما به عقیده محمد منجم که حاشیه‌ای بر جهانگشای جوینی نوشته، دلیل این اقدام ترکان خاتون چیز دیگری بوده است: «این بدبخت ترکان، مادر سلطان محمد بن تکش خوارزمشاه، فسق و فجور داشت و خون چند بی گناه بریخت.» (باستانی پاریزی، ۱۳۷۱، پاورقی: ۱۶۱)
 اکنون پس از این مختصر، به حمله‌ی مغول و نقش ترکان خاتون در این فاجعه‌ی بزرگ می‌پردازیم.

ابتدا چنگیز خان تعدادی از سفیران خود را به نزد سلطان محمد خوارزمشاه فرستاد. این افراد حامل پیام صلح بودند و هدایایی را نیز برای سلطان آورده بودند. پیام چنگیز چنین بود:
 «بزرگی تو بر من پوشیده نیست و فراخی ممالک تو را می‌دانم. تو مانند عزیزترین فرزند من هستی... اگر صلاح می‌دانی راه بازرگانی میان ما و شما برقرار باشد تا همه‌ی مردم از آن سود ببرند.» (خرندزی زیدری نسوی، ۱۳۸۲: ۴۷، ۴۶)

به دنبال این پیام و با موافقت همراه با کراهت سلطان محمد خوارزمشاه، تعداد پانصد تن از تجار مغولی به همراه اموال گران قیمت بسیاری، راهی شهر اترار شدند و به خدمت حاکم اترار، غایر خان رسیدند. غایر خان برادرزاده‌ی ترکان خاتون بود؛ با دیدن بازرگانان مغولی و اموال با ارزشی که به همراه داشتند، آتش طمع در دل وی شعله ور شد و تصمیم گرفت به هر روشی که شده اموال را ضبط کند. آن‌ها را توقیف و از سلطان کسب تکلیف کرد که با جاسوسان چنگیز و اموالشان چه کند؟ (رجبی، ۱۳۸۹: ۲۶۳) غایر خان برای این که توقیف بازرگانان و دست‌درازی به اموال آن‌ها را موجه جلوه دهد، آن‌ها را جاسوسانی از طرف چنگیز معرفی کرد.

«سلطان محمد خوارزمشاه با توجه به معاهده‌ی دوستانه‌ی ای که امضا کرده بود مایل بود آن‌ها به کار

تجارت خود ادامه دهند اما به اصرار ترکان خاتون به قاصد گفت: به غایر خان بگو هر طور صلاح می داند رفتار کند. ترکان خاتون بلافاصله قاصد را محرمانه نزد خود خواند و به او تأکید کرد که به دستور من و خوارزمشاه، باید همه ی تجار کشته شوند. « (بهروزی، ۱۳۸۵: ۱۱۷) غایر خان نیز همه ی بازرگانان مغول را به استثنای یک نفر که فرار کرد، کشت و این واقعه جرقه ی حمله ی مغول به ایران بود.

چنگیز بعد از آگاهی از واقعه ی اترار و قتل تجار مغولی، چند نفر پیک را به حضور سلطان محمد فرستاد و از او خواست که حاکم اترار یعنی غایر خان را به وی تسلیم کند؛ ولی سلطان محمد به دلایلی نتوانست این خواسته ی چنگیز را بپذیرد. دلایل سرپیچی سلطان محمد این بود:

« بیشتر قشون و غالب رؤسای لشکری او از اقارب غایر خان بودند و در صورت تسلیم او، سلطان نیز که آلت دست ایشان محسوب بود از میان برداشته می شد، بعلاوه ترکان خاتون نیز که در کارها قوی و به قدرت ترکان «قنقلی» مستظهر بود، نمی گذاشت که خوارزمشاه به چنین اقدامی مبادرت ورزد... و خوارزمشاه نه تنها درخواست چنگیز خان را نپذیرفت بلکه فرستادگان او را هم کشت و با یک حرکت سفیهانه، سیل هجوم مغول را به دست خود، به طرف ایران و سایر ممالک اسلامی شرق کشاند. « (اقبال آشتیانی، ۱۳۶۵: ۲۴، ۲۳)

به دنبال این تصمیم نابخردانه و حرکت عجولانه ی سلطان که به تحریک ترکان خاتون انجام شد، پای مغولان به سرزمین ایران باز شد و چنگیز به همراه تمام خاندان و لشکریانش، به ایران حمله کردند. سلطان محمد به محض شنیدن خبر حمله ی مغول، دچار استیصال شد و به جای ایستادگی و مقابله، فرار را برقرار ترجیح داد. در صورتی که اگر در همان آغاز حمله ی چنگیز، با تدبیر و چاره جویی، راه را بر این سیل فنا می بست، هرگز اوراق تاریخ این گونه خونین نمی شد. « سلطان محمد چنان روحیه ی خود را باخته بود که پیک های تیز پایی به خوارزم نزد مادرش ترکان خاتون فرستاد تا با دیگر بانوان حرم و گنجینه ها به مازندران برود. ترکان خاتون از سر دوراندیشی، کسانی را که در خور پادشاهی بودند در آب انداخت و با اهل حرم و گنجینه ی خزانه به مازندران رفت. « (رجبی، ۱۳۸۹: ۲۶۶، ۲۶۵)

چنگیز به سرعت شهرهای ایران را محاصره و غارت می کرد و سر راه خود همه چیز را از بین می برد. مردم را قتل عام و شهرها را با خاک یکسان می کرد؛ تا سال ۶۱۸ که به خوارزم، پایتخت خوارزمشاهیان رسید. همه ی همت و هدف چنگیز، از بین بردن سلطان محمد خوارزمشاه و سرنگونی حکومت وی بود و البته « استیلای بر پایتخت خوارزمشاهیان و دست یافتن بر ترکان خاتون مادر سلطان و سایر امرای او نیز از اموری بود که انجام آن ها را خان مغول به همه جهت لازم می شمرد. « (اقبال آشتیانی، ۱۳۶۵: ۴۱)

چنگیز از طریق جاسوسان دریافت که ترکان خاتون به مازندران رفته و در قلعه ی «ایلال» پناه گرفته است. مغولان در اوایل سال ۶۱۷ قلعه را محاصره کردند و بعد از چهار ماه، به سبب کمبود آب، مقاومت قلعه در هم شکست و ترکان خاتون به همراه اهل حرم، تسلیم شدند. سربازان مغول، ملکه ی مادر و حرم و فرزندان سلطان محمد خوارزمشاه را نزد چنگیز فرستادند. خان مغول دستور داد تا همه ی کودکان و فرزندان پسر سلطان محمد را از دم تیغ گذرانند و دختران و همسران وی را میان مغولان تقسیم کرد و

ترکان خاتون را نزد خود نگاه داشت تا از دیدن حقارت و بدبختی او لذت ببرد. این زن «در ایام اسارت و در اطراف خرگاه مغولان - در سیبری - از خرده ریزه های نان که اطراف چادر می ریختند، سد جوع می کرد یا به روایت نصّ تاریخ سیرت جلال الدین گاه گاه به سماط چنگیز خان حاضر می شد و از سقاطات موائد - چیزی که دو سه روز قوت او شود - بر می گرفت.» (باستانی پاریزی، ۱۳۸۹: ۱۱۰)

چنگیز امر کرده بود که ترکان خاتون و زنان و دختران سلطان محمد، در هنگام کوچ، با صدای بلند برای مرگ وی و فروپاشی حکومتش گریه و زاری کنند و این تفریح خان مغول بود. سرانجام عمر پر از فاجعه و سراسر نکبت ترکان خاتون، در سال ۶۳۰ هجری قمری، در اوج فلاکت و بدبختی به پایان رسید.

مهد علیا

یکی دیگر از زنان تأثیرگذار در تاریخ و سرنوشت ایران، مهد علیا، مادر ناصر الدین شاه قاجار است. این زن علاوه بر همکاری با انگلیس و روسیه، با همدستی میرزا آقا خان نوری، به دسیسه چینی علیه امیر کبیر، صدر اعظم موفق و وطن دوست دربار ناصر الدین شاه پرداخت و سرانجام این دسیسه ها و فتنه انگیزی ها، قتل ناجوانمردانه ی امیر کبیر را در حمام فین کاشان رقم زد.

«وزیر کشی به سعایت حاسدان و رقیبان و حسادت و مخالفت با وزیران دانشمند و منشیان فاضل در ایران، دارای سابقه ی اندکی نیست. بردار کردن حسنگ وزیر به سعایت ابوسهل زوزنی، قتل فجیع عمید الملک کندی به حسادت نظام الملک توسی... و نیز قتل ننگین و زشت میرزا تقی امیر کبیر به سعایت و مخالفت درباریان و نوکران بیگانگان، نمونه هایی از این گونه بی عنایتی و کم نواختی به فاضلان و ادیبان و وزیران دانشمند این دیار است.» (حمیدی، بی تا: ۱۴، ۱۳)

اقدامات مهم و اصلاحی امیر کبیر و خیرخواهی، وطن پرستی و مبارزات او علیه ظلم و حق کشی، آشکار است؛ و پر واضح است که اگر امیر کبیر سال های بیشتری زنده می ماند، قطعاً راه پیشرفت سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی کشور، هموارتر می شد. زیرا در دوره ی کوتاه صدارتش، قدم های مهمی برای موفقیت ایران و ایرانی برداشته بود؛ اما برخی از این اقدامات به مذاق مادر شاه یعنی «ملک جهان خانم»، دختر محمد قاسم خان ظهیر الدوله، معروف به «نواب» و ملقب به «مهد علیا» خوش نیامد.

«در میان زنان دربار هفت پادشاه قاجار، درباره ی هیچ زنی به اندازه ی ملک جهان خانم که بیشتر به نام ملکه ی جهان یا مهد علیا شهرت یافته، سخنی گفته نشده است، زیرا او تنها زنی است که در طول قریب به یکصد و پنجاه سال سلطنت سلسله ی قاجار، مدتی کوتاه مستقیماً و چندین سال به طور غیر مستقیم بر ایران حکومت کرده و بسیاری از مفاسد اوایل دوران سلطنت پسرش ناصر الدین شاه، به وی نسبت داده شده است. شهرت یا بهتر بگوییم سوء شهرت ملک جهان خانم بیشتر به واسطه ی نقش او در عزل و قتل دولتمرد بزرگ و نامدار ایران، میرزا تقی خان امیر کبیر است.» (طلوعی، ۱۳۸۷: ۵۹)

مهد علیا در ۱۶ سالگی به عقد محمد شاه قاجار درآمد و وارد دربار وی شد. نقشی که این زن در دربار قاجار ایفا کرد بسیار تعیین کننده و مهم بود. ملک جهان خانم در صورتی که برای انجام کاری تمایل داشت، در راه رسیدن به هدف خود به سختی تلاش می کرد و از هیچ کاری فروگذار نمی کرد و چه بسا هرگز به آینده و عواقب آن نمی اندیشید و در صورت مخالفت با موضوعی، به هر روشی تصمیم خود را عملی می کرد. « زمانی که مهد علیا قدم در خانه ی محمد شاه گذاشت، او را مطیع خود ساخت و این شاه نگون بخت و سیه روز نیز در بسیاری از مراحل زندگی و پادشاهی، چاره ای جز اطاعت از تصمیم های این زن مغرور و حيله گر نداشت. » (رمضانی، ۱۳۸۵: ۴۰)

بالاخره زمان اجرای حکم تقدیر فرا رسید. محمد شاه دار فانی را وداع گفت و کرسی سلطنت به ناصرالدین شاه محول شد. مهد علیا توسط چاپاری از سفارت انگلیس، خبر مرگ شاه را به تبریز، نزد ناصرالدین میرزا، ولیعهد فرستاد. « در تهران، مهد علیا خود همه کار کرده بود... کابینه تشکیل داده، مهر ساخته، انتصاب می کرد... زنی که شاه نتوانسته بود مهارش کند و طلاقش داده بود و همه از سر و سر او با سفارت خبر داشتند و مقتدرتر و با اراده تر از بسیاری مردان زمان خود بود، در دو ماهی که از مرگ محمد شاه گذشت و تا شاه جدید به تهران برسد، چونان سلطانی مقتدر کشور را اداره کرد و نشان داد چه جاه طلبی بی پروایی در زیر آن دو چارقد سیاه و سفید پنهان است، که به نشانه ی عزاداری (از مرگ شوهر) و شادی (از سلطنت پسر) بر سر می بست. » (برز آبادی فراهانی، ۱۳۸۰: ۴۴، ۴۳)

مهد علیا روابط بسیار نزدیکی با میرزا آقا خان نوری داشت؛ به طوری که در بعضی کتب تاریخی با سوءظن در مورد این رابطه سخن گفته اند. ملک جهان خانم در نظر داشت که پس از رسیدن ولیعهد به تهران و جلوس بر تخت، میرزا آقا خان نوری را به مقام صدارت برساند و در واقع می خواست با این کار و با داشتن مهره ای دست نشانده ی خود، بیشتر و بهتر بتواند به اهداف خود نائل شود؛ اما شاه جدید، افکار دیگری در سر داشت. مهد علیا « هنگامی که ناصرالدین شاه بعد از ورود به تهران، میرزا تقی خان امیر نظام را به لقب امیر کبیر ملقب ساخت و به صدارت منصوب نمود، سخت بر آشفت. » (طلوعی، ۱۳۸۷: ۷۷)

پس از روی کار آمدن امیر کبیر، عرصه بر مهد علیا تنگ شد زیرا امیر از روابط وی با میرزا آقا خان و سفارت های انگلیس و روس، به خوبی آگاه بود و برای جلوگیری از چنین روابطی، کاملاً وی را محدود و محصور کرد. مهد علیا تحمل چنین حصری را نداشت و باز هم به طور پنهانی به روابط خود ادامه می داد و همچنین در پس پرده های حرمسرا، به برانگیختن شاه علیه امیر، اقدام می کرد، تا این که ناصرالدین شاه پس از چند ماه تصمیم گرفت خواهرش عزت الدوله را به عقد صدر اعظم در آورد؛ شاید شراره های آتش خشم و حسد مهد علیا فروکش کند. « می گویند در ابتدا عزت الدوله به این وصلت راضی نبود. » (نژاد اکبری مهربان، ۱۳۸۶: ۷۰) اما بعدها علاقه ی شدیدی نسبت به امیر پیدا کرد. به طوری که تا آخرین روز زندگی وی در کنارش بود. « در ۱۶ سالگی به ازدواج صدر اعظم درآمد که امیر لااقل در این وقت ۴۴ سال یعنی تقریباً سه برابر دختر عمر داشته است. او سه سال بیشتر شوهرداری نکرد که شوهر اولش (امیر کبیر) در باغ فین کاشان کشته شد. » (باستانی پاریزی، ۱۳۶۳، پاورقی: ۳۳)

امیر کبیر با توجه به این که از رفتار و روابط قبیحانه ی مهد علیا باخبر بود، همیشه با بدبینی در مورد او می اندیشید و حتی یک بار «به ناصرالدین شاه گفت: این روزها که در اندرون مشغول صید هستی، مهد علیا را هدف قرار دهی، آنگاه زاری آغاز کرده و از این که به تیری به خطا، مادری مهربان را از پای در آورده ای، اظهار تأسف و بی قراری فرماید». (باستانی پاریزی، ۱۳۷۱: ۶۲۹، ۶۲۸) و یا «او را قهوه دهید.» (برزآبادی فراهانی، ۱۳۸۰: ۲۸۳) که اشاره به «قهوه ی قجری» است که در زمان قاجار مرسوم بوده که هرگاه قصد کشتن کسی را داشتند، او را با قهوه مسموم می کردند.

در نهایت، سعایت و بدگویی مادر شاه و شاهزادگان که به قول خود مهد علیا «میرزا تقی... شاهزاده های بیچاره را از سگ کمتر کرده!» (باستانی پاریزی، ۱۳۷۱: ۲۷۰) و راه نفوذ و چپاول آن ها را بسته بود، کار خود را کرد و شاه حکم عزل امیر را صادر کرد. امیر با آمدن خود، تمام عزت و مقام و جاه و جلال بی اصل و اساس شاهزادگان را از بین برده بود و آشکار است که «مهتاب، نرخ روغن چراغ را می شکند.»

مهد علیا بعد از عزل امیر کبیر، باز هم بی کار نشست و با پافشاری و نیشتر زدن های استادانه اش سبب شد تا امیر را به کاشان تبعید کردند؛ اما این نهایت خواست و هدف این زن پلید نبود! او تلاش می کرد تا امیر را از پا در آورد و سرانجام «در یک شب بی خودی و مستی، فرمان را از شاه گرفت: چاکر آستان، حاج علی خان... مأمور است به فین کاشان رفته، میرزا تقی خان فراهانی را راحت نماید... همین! و بامداد روز بعد، وقتی صادر کننده ی حکم پشیمان شد و مستی از سرش پریده، حاج علی خان را طلبید که از کار بازش دارد، او نیمه شب به دستور مهد علیا رفته، کار را تمام کرده بود. حتی نگذاشتند امیر، عزت الدوله و مادرش را ببیند.» (باستانی پاریزی، ۱۳۷۱: ۵۷، ۵۶)

مهد علیا به تاریخ و آینده ی ایران خیانت کرد! با کشته شدن امیر کبیر، بار دیگر وزیرکشی اتفاق افتاد و برای چندمین بار پای یک زن در میان بود. در آخرین لحظه، حاج علی خان اعتماد السلطنه، برای اجرای فرمان، محبتی (!) به امیر کرد و فرمود: «محض امتثال امر همایونی، به لفظ خودتان، به سلمانی بگویید که چند فصد از شما بکنند که خون بسیار بیرون آید و به راحت در گذرد!» (باستانی پاریزی، ۱۳۶۳: ۲۰) و این گونه بود که باز هم بر اثر بی کفایتی شخص اول مملکت و دخالت دستان پلید زنی جاه طلب، مردی از تبار عیاران، قربانی شد.

«رگ های امیر گشوده شد، خون کسی که غیرت و شرف و درایت بود، در جوی فین، بر پای سروهای آزادی رفت که سر به آسمان داشتند و غم خود با کسی نمی گفتند! چنان که مادر غمدیده که چارقد به دهان چپانده بود و بی صدا شیون می کرد.» (برزآبادی فراهانی، ۱۳۸۰: ۵۷)

همان طور که گفته شد، ناصرالدین شاه، صبح روز بعد از فرمان قتل امیر پشیمان شد اما مگر می شود آب رفته را به جوی بازگرداند؟! و «مکرر در دوره ی صدر اعظم های بعدی این احساس را کرد که اقدام او در عزل و قتل میرزا تقی خان، از روی بی تجربگی بوده است.» (زرین کوب، ۱۳۸۵: ۳۳۵)

نتیجه گیری

فرجام سخن این که زنان، از اقشار بسیار تأثیرگذار در جامعه و حرکات اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و... هستند و هرگز نباید نقش سازنده یا ویران کننده ی آن ها را نادیده گرفت. گاهی اوقات اثرات مخرب حضور یک زن و خشونت‌ی که نتیجه ی لطافت اندیشه و دست های اوست، آن قدر زیاد است که جای پای او را با هیچ مردی نمی توان سنجید و ایران نیز همواره جایگاه حضور زنانی بوده است که با قدرت تمام در سرنوشت مردم دخیل بوده و آن ها را به سمت نابودی یا جاودانگی سوق داده اند. خجستگی و گجستگی را نباید همواره در پدیده های غیر انسانی جستجو کرد زیرا گاهی اوقات تأثیر یک تصمیم اشتباه و یک اندیشه ی جاه طلبانه، بسیار گجسته تر از دیگر پدیده های طبیعی و غیر طبیعی است. در باورهای مردم ایران، شخصیت هایی وجود دارند که به سبب انجام برخی کارها و همچنین نتایج اقداماتشان، گجسته و نامبارک شناخته شده اند. المیاس، ترکان خاتون و مهد علیا، زنانی بوده اند که با توجه به اثرات منفی و مخربی که در تاریخ و سرنوشت مردم ایران داشته اند، می توان آنان را «گجسته بانوان» نامید؛ زیرا نحوست آنان دامن ایران و ایرانیان را گرفت.

منابع

- اقبال آشتیانی، عباس. (۱۳۶۵). تاریخ مغول (از حمله ی چنگیز تا تشکیل دولت تیموری)، تهران، امیرکبیر.
- باستانی پاریزی، محمد ابراهیم. (۱۳۷۱). آسیای هفت سنگ، هفتم، تهران: درنا.
- باستانی پاریزی، محمد ابراهیم. (۱۳۶۳). ازدهای هفت سر، دوم، تهران: دنیای کتاب.
- باستانی پاریزی، محمد ابراهیم. (۱۳۸۳). شمعی در طوفان، دوم، تهران: علم.
- باستانی پاریزی، محمد ابراهیم. (۱۳۸۹). گذار زن از گذار تاریخ، سوم، تهران: علم.
- باستانی پاریزی، محمد ابراهیم. (۱۳۸۸). مار در بتکده، چهارم، تهران: علم.
- برزآبادی فراهانی، مجتبی. (۱۳۸۰). زندگی و افکار امیرکبیر، تهران: اوستا فراهانی.
- بهروزی، محمد جواد. (۱۳۸۵). سرگذشت دوازده تن از زنان مؤثر در تاریخ ایران، تهران: واژه آرا.
- پیرنیا، حسن. (۱۳۸۹). تاریخ ایران باستان، هفتم، تهران: نگاه.
- جوینی، علاءالدین عظاملک بن محمد. (۱۳۸۵). تاریخ جهانگشای، به سعی و اهتمام و تصحیح محمد بن عبدالوهاب قزوینی، تهران: فردوس.
- حقیقت، عبدالرفیع. (۱۳۷۴). وزیران ایرانی از بزرگمهر تا امیرکبیر، تهران: کومس.
- حمیدی، دکتر سید جعفر. (بی تا). وزیرکشان (مجموعه مقالات)، تهران: مؤسسه انتشاراتی و آموزشی نسل دانش.
- خرندزی زیدری نسوی، شهاب الدین محمد. (۱۳۸۲). سرگذشت خوارزمشاهیان (به روایت سیرت جلال الدین منکبرنی)، به کوشش مجید اشرفی، تهران: اهل قلم.

- خرندزی زیدری نسوی، شهاب الدین محمد. (۱۳۴۴). سیرت جلال الدین مینکبرنی، به تصحیح مجتبی مینوی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- رجبی، دکتر پرویز. (۱۳۸۹). سده های گمشده (آشتی با تاریخ اتابکان - لاله شاهان، خوارزمشاهیان)، ج پنجم، تهران: پژواک کیوان.
- رمضان، عباس. (۱۳۸۵). ناصرالدین شاه قاجار، تهران: ترفند.
- زرین کوب، دکتر عبدالحسین. (۱۳۸۵). آشنایی با تاریخ ایران، اول، تهران: سخن.
- طلوعی، محمود. (۱۳۸۷). از طاووس تا فرح (جای پای زن در مسیر تاریخ معاصر ایران)، چهارم، تهران: علم.
- فرخ زاده، پوران. (۱۳۷۶). کارنامه ی به دروغ، تهران: انتشارات علمی.
- قدیانی، عباس. (۱۳۸۴). تاریخ، فرهنگ و تمدن ایرانی در دوره ی غزنویان و خوارزمشاهیان، تهران: فرهنگ مکتوب.
- گوینتر، جان. (۱۹۵۳). اسکندر مقدونی، ترجمه: ایرج قریب. (۱۳۶۹). سوم، تهران: سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
- لمب، هارولد. (۱۹۶۰). اسکندر مقدونی، ترجمه: دکتر صادق رضازاده شفق. (۱۳۸۸). اول، تهران: مهرداد.
- ماژیران موله، هرترفلد، گریشمن. (بی تا). سرزمین جاوید، ترجمه و اقتباس: ذبیح الله منصوری. (۱۳۸۰). تهران: نگارستان کتاب.
- نژاد اکبری مهربان، مریم. (۱۳۸۶). میرزا تقی خان امیرکبیر بزرگمرد اندیشه و عمل تاریخ معاصر ایران، تهران: کتاب پارسه.
- همدانی، رشیدالدین فضل الله. (۱۳۸۴). سرگذشت مغولان در ایران از چنگیز تا هولاگو (بازنویسی و تلخیص کتاب جامع التواریخ)، به کوشش: دکتر هاشم رجب زاده، تهران: اهل قلم.